

سرنوشت مشترک شاعران بزرگ عهد مشروطیت

دکتر منصور ثروت*

در طرز کار و هم در طرز تفکر و هم در رقم خوردن پایان زندگی آنان دیده می‌شود.

نویسنده قصد دارد، با بررسی کوتاه زندگانی پنج شاعر مؤثر این عهد، یعنی اشرف‌الدین گیلانی، عارف قزوینی، ملک‌الشعراى بهار، فرخی یزدی، و میرزاده عشقی، به ترتیب تاریخ تولد به سرنوشت مشترک آنان اشارتی بکند

محتوا و زمینه مشترک همه این پنج شاعر از حیث مضمون و موضوع همسانی‌هایی دارد. از قبیل: دفاع از حقوق پایمال شده طبقه محروم جامعه، آزادی، مخالفت و دشمنی با استبداد داخلی و استثمار خارجی، دفاع از حقوق زنان، میهن‌دوستی، عدالت و قانون، بیداری حس تاریخی و افتخار ملی و در همه موارد مذکور دیوان هر پنج تن آنقدر غنی است که نیازی به ذکر مثال نمی‌باشد. گذری در تاریخچه مختصر حیات این پنج شاعر نه تنها این نقاط مشترک را نشان خواهد داد بلکه پایان غم‌انگیز زندگیشان را نیز روشن خواهد نمود.

۱. اشرف‌الدین گیلانی:

نخستین شاعر از این گروه را به لحاظ تقدّم تاریخی می‌توان اشرف‌الدین گیلانی برشمرد. وی در ۱۲۸۷ ه.ق در قزوین متولد شد و در شش ماهگی یتیم گشت. در جوانی به عتبات رفت و ظاهراً پنج سال در کربلا و نجف زیست و شور میهن‌پرستی او را به ایران کشاند. پس از آن مدتی در تبریز ساکن شد و تحصیل کرد. سپس به رشت رفت و بقیه عمر را در تهران گذراند.^۱

او را می‌توان شاعر ممتاز و ملی عهد مشروطه دانست. هم در عمل و هر در سخن طرفدار طبقه زحمتکش و بیزار از طبقات ممتاز بود.^۲ هیچ‌کس به اندازه سعید نفیسی واقعیت شخصیتی این شاعر را درک نکرده است. او معتقد است: «این مرد از میان مردم بیرون آمد با مردم

هیچ خیزش انقلابی و دگرگونی وسیع و بنیادین اجتماعی نیست که بدون حمایت و تبلیغ و آگاهی‌بخشی اهل قلم در طول تاریخ به وقوع پیوسته باشد. به ویژه آنچه در قبل از پیدایش وسایل جدید سمعی و بصری نظیر رادیو و تلویزیون می‌توانسته است مردم را از نظر ذهنی آماده پذیرش فکر جدید و ایجاد زمینه مساعد در خلق وضعیت نوین بکند، قلم نویسندگان و شاعران بوده است.

گرچه در پدیده‌های فرهنگی هیچ متر و اندازه مشخصی نداریم که بتوانیم بدان سنجه میزان تأثیر اهل خطابه، سیاسی‌کاران و انقلابیان حرفه‌ای را با کارگزاران فرهنگی در برابر یکدیگر ارزیابی کنیم، ولی بی‌تردید بدون نوشتن مقاله، انتقاد، شبنامه، داستان، شعر، تصنیف، شعار و نظایر آن، نه مفهوم کار سیاسی معنی پیدا می‌کند و نه امکان آموزش و بسیج عمومی مقدور می‌شود، و اگر این مقدمه‌چینی برای نیل به مقصود نهایی فراهم نشود، رکن اساسی هر خیزشی که در گرو برخاستن توده مردم، آن هم طبقه ضعیف و زحمتکش جامعه است، معطل خواهد ماند. بدون آنکه بخواهیم نقش ادبیات نثری را کنار بگذاریم و ارزش فعالیت‌های قلمی مردانی چون زین‌العابدین مراغه‌ای، عبدالرحیم طالבו، آخوندزاده، صور اسرافیل (میرزا جهانگیرخان)، دهخدا و دیگران را ارج ننهیم، بحث خویش را بر محور شاعران مؤثر این دوره متمرکز می‌کنیم به دو دلیل؛

نخست آنکه شعر در ایران سابقه طولانی‌تر از نثر در ادبیات محض داشته است و سابقه ذهنی مردم ما نسبت به شعر بالاتر از نثر است. از سوی دیگر شعر به لحاظ کوتاهی، موزون بودن، از حیث تشویق و تحریک مردم در پیگیری خواسته‌ها و اشاعه آن از طریق حفظ و نقل در جغرافیای وسیع‌تر نقش مؤثرتری از نثر داشته است. دوم آنکه سرنوشت شاعران مشهور این ایام برعکس نثرنویسان از نوعی شباهت و یا همگونی برخوردار است که این همسانی در نثرنویسان نیست. این شباهت‌ها هم

سرنوشت شاعران مشهور این ایام برعکس نثرنویسان از نوعی شباهت و همگونی برخوردار است که این همسانی در نثرنویسان نیست. این شباهت‌ها هم در طرز کار و هم در طرز تفکر و هم در رقم خوردن پایان زندگی آنان دیده می‌شود

اشرف‌الدین گیلانی



جمله آنکه او بدون ذکر منبع غالباً اشعار صابر را از هوب‌هوپ‌نامه وی که به ترکی آذری می‌سرود، با تغییراتی به فارسی برمی‌گرداند، ولی این چیزی از اعتبار و ارزش‌های آزادیخواهانه وی نمی‌کاهد. وسیله برای او مهم نبود، روشنگری اهمیت بیشتری داشت.

اما همین شاعر درویش‌مآب که تا پایان عمر حتی همسر برنگزید و تمام هم خود را مصروف اهداف انقلابی‌اش کرد، در پایان با سرنوشت غم‌انگیزی مواجه شد.

«هرچه بود، راست یا دروغ، در آن هنگام - ۱۳۴۵ ه. ق - چنان شایع شد که وی به بیماری جنون مبتلا شده است. بدین دستاویز او را به تیمارستان بردند. در شهرنو اتاقی در عقب تیمارستان به او اختصاص دادند و نفیسی می‌گوید: من نفهمیدم چه نشانه جنون در این مرد بزرگ بود! همان بود که همیشه بود ... چند سالی به حال بیماری و فقر و تنگدستی زنده بود تا در ذیحجه ۱۳۵۲ ه. ق درگذشت.»^۶

از جمله اشعار اوست:

ایران ز عطر علم معطر نمی‌شود
در شور هزار لاله میسر نمی‌شود
سنگ و کلوخ لؤلؤ و گوهر نمی‌شود
صد بار گفته‌ایم و مکرر نمی‌شود
دندان مار دسته خنجر نمی‌شود
گفتیم علم و صنعت و ثروت زیاده شد
از فیل ظلم شاه به کلی پیاده شد
با فوت و فن کاسه‌گری قلع ماده شد
دیدیم مشکل است حجر زر نمی‌شود
دندان مار دسته خنجر نمی‌شود
... هر جا نهال نارس مشروطه رخ گشود
در پای او جداول خون جای آب بود
باید به پای نخل وطن خون روان نمود
بی‌آب هیچ غله تناور نمی‌شود
دندان مار دسته خنجر نمی‌شود
دردا و حسرتا که فزون شد چون ما
ای مستبد، مگو سخن از چند و چون ما
قاضی به رشوه شده راضی به خون ما
این ماده بز به حق خدا نر نمی‌شود
دندان مار دسته خنجر نمی‌شود^۷

زیست و در میان مردم فرو رفت. او نه وزیر شد و نه وکیل و نه رئیس اداره. نه پولی بهم زد، نه خانه ساخت، نه ملک خرید، نه مال کسی را با خود برد، نه خون کسی را به گردن گرفت. شاید روز ولادت او را هم کسی جشن نگرفت و من خود شاهد بودم که در مرگ او ختم هم نگذاشتند»^۳.

اشرف‌الدین هفته‌نامه‌ای با نام نسیم شمال چاپ می‌کرد که حاوی اشعار طنزآلود او، در طول یک هفته در باب مسائل روزمره و گرفتاریها و انتقادهای مردمی روزگار مشروطه‌طلبی بود. «زن و مرد، پیر و جوان، کودک و برنا، باسواد و بیسواد این روزنامه را دست به دست می‌گرداندند. در قهوه‌خانه‌ها، در سر گذرها، در جاهایی که مردم گرد می‌آمدند با سوادها برای بیسوادها می‌خواندند و مردم حلقه می‌زدند و روی خاک می‌نشستند و گوش می‌دادند»^۴.

اما این اشعار طنزآلود و ساده که به راحتی خبر از دل‌های رنجیده می‌داد، اسباب دردسر حکومت بود و همین نوشته‌های به ظاهر ساده تأثیر او را در خیزش مشروطیت کمتر از سیاسی‌کاران و انقلابیان نمی‌کند. به قول سعید نفیسی «یقین داشته باشید که اجر او در آزادی ایران کمتر از اجر ستارخان، پهلوان بزرگ نبود. حتی این مرد شریف بزرگوار در قزوین تفنگ برداشت و با مجاهدان دسته محمد ولیخان تنکابنی، سپهدار اعظم، جنگ کرده و در فتح تهران جانبازی کرد»^۵.

گرچه برخی از منتقدان به اشرف‌الدین ایرادهایی وارد دانسته‌اند از

محتوا و زمینه مشترک همه این پنج شاعر از حیث مضمون و موضوع همسانی‌هایی دارد. از قبیل: دفاع از حقوق پایمال‌شده طبقه محروم جامعه، آزادی، مخالفت و دشمنی با استبداد داخلی و استثمار خارجی، دفاع از حقوق زنان، میهن‌دوستی، عدالت و قانون، بیداری حس تاریخی و افتخار ملی



عارف قزوینی

۲- عارف قزوینی

عارف به سال ۱۲۹۷ ه. ق در قزوین متولد شد. اگرچه او در آغاز زندگی مدتی را در عاشقی و آوازخوانی و دوستی با شاهزادگان قاجار سپری کرد و حتی پایش به دربار نیز کشیده شد، اما اندکی پس از اعلان مشروطیت یعنی ۱۳۲۶ ه. ق در ردیف طرفداران خستگی‌ناپذیر آرمان‌های مشروطه قرار گرفت. هنر شاعری، تصنیف‌سازی، نوازندگی و آوازخوانی خود را درست در اختیار مشروطه‌طلبی گذاشت و چون از نزدیک فساد دربار را دیده بود در افشای چهره زشت دربار و درباریان از هر شاعر دیگر پیشی گرفت. خود شرح حال مختصری که نوشته و در مقدمه دیوان او درج است، یکی از اسناد مهم شناخت دربار و شاهزادگان قاجاری است. کنسرت‌های عارف در دفاع از آرمان مشروطیت و چه در تهران و چه در شهرستان‌ها نکته‌های است که همه منتقدان و مورخان بدان رأی مثبت دادماند.

هنر عارف به ویژه در تصنیف ساختن به موقع راجع به رخدادهای سیاسی و اجرای آن شور و حال بی‌نظیری در مردم ایجاد می‌کرد تا جایی که یکی از بازوان توانای فرهنگی مشروطه‌خواهی آوازهای عارف بود. تصنیف معروف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» که در رثای شهیدان استبداد محمدعلی میرزا و «آتش فتنه بالا گرفته» که به مناسبت دخالت گسترده روس و انگلیس در ایران ساخته شد، از جمله نمونه‌های عالی این فن به شمار می‌رود و هنوز هم شنیدن آن تأثیر مثبت خود را در بر دارد.

اما سرنوشت این مرد بزرگ نیز در پایان عمر غم‌انگیز بود. بعد از آنکه آرمان مشروطه به خون نشست و جمهوری‌خواهی رضاخانی که به سلطنت منجر شد و برای همیشه قانون اساسی مشروطه را به پایگانی سپرد، عارف با تبعید سردار سپه راهی همدان شد و در نقطه‌ای دورافتاده از شهر با فقر و فاقه چشم به انتهای حیات دوخت. اگر کمک‌ها و حمایت‌های مالی دو انسان بزرگ و دوست قدیمی شاعر یعنی کربلایی علی حریری معروف به بیرنگ از مجاهدان و آزادیخواهان آذربایجان و حاج محمد نخجوانی بازرگان و دانش‌پرور معروف تبریزی نبود شاید از گرسنگی تلف می‌شد. بالاخره با انبوهی از غصه و درماندگی در اول بهمن سال ۱۳۱۲ شمسی، در سن ۵۲ سالگی در همدان درگذشت و در بقعه بوعلی دفن شد.

یکی از زیباترین تصنیف‌های عارف در رثای کلنل محمدتقی‌خان پسبان است که تکه‌ای از آن را می‌خوانیم:

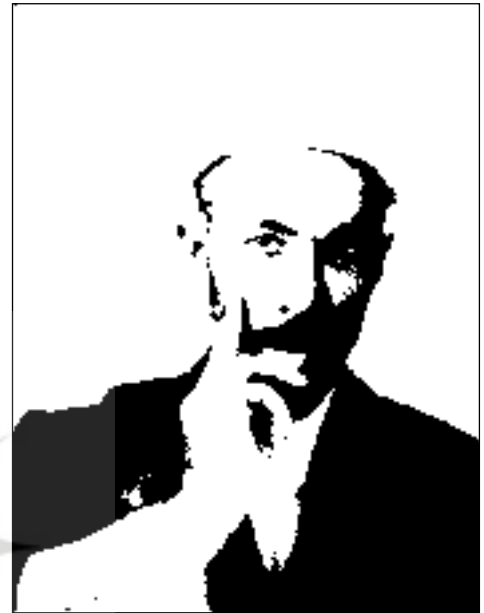
گریه کن که گر سیل خون گری ثمر ندارد
نالهای که ناید ز نای دل اثر ندارد
هر کسی که نیست اهل دل ز دل خبر ندارد
دلت ز دست غم مفر ندارد
دیده غیر آشک تر ندارد
این محرم و صفر ندارد
گر ز نیم چاک جیب جان چه باک
مرد جز هلاک چاره دگر ندارد
زندگی دگر ثمر ندارد^۱

۳- ملک‌الشعرا بهار

بهار در سال ۱۳۰۴ ه. ق در مشهد متولد شد. او از آغاز نوجوانی به مناسبت آنکه پدرش حاج محمدباقر کاشانی با مشروطه‌طلبان همگام و همراه بود با مشروطه‌خواهی آشنا گردید و خیلی زود به عنوان عضوی فعال به عضویت انجمن سرّی سعادت خراسان پذیرفته شد. بهار نه تنها شعر می‌سرود روزنامه‌نگاری هم می‌کرد. در مشهد روزنامه نوبهار را راه انداخت و در سال‌های ۱۳۳۰ - ۱۳۲۹ در اعتراض به التیماتوم روس‌ها مبنی بر اخراج شوستر روزنامه‌اش تعطیل و خودش به مدت هشت‌ماه تبعید شد.^۲

اشعار سیاسی بهار در مقاطع مختلف به هواداری از آزادی‌خواهی، ایران‌دوستی، مبارزه با استعمار انگلیس در کنار فعالیت‌های عملی او سروده شد. اشعار او اگرچه جنبه عام نیافت اما همچون شعر کلاسیک در نزد افراد باسوادتر آینه‌ای از نمود وطن‌پرستی و آزادیخواهی است

ملک‌الشعرا بهار



بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ
 نغمه آزادی نوع بشر سرا
 وز نفسی عرصه این خاک توده را
 پر شرر کن
 ظلم ظالم، جور صیاد
 آشیانم داده بر باد
 ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
 شام تاریک ما را سحر کن

 نوبهار است گل به بار است
 ابر چشمم لاله‌زار است
 این قفس چون دلم تنگ و تار است
 شعله فکن در قفس ای آه آتشین
 دست طبیعت گل عمر مرا مچین
 جانب عاشق نگه، ای تازه گل ازین
 بیشتر کن

مرغ بیدل شرح هجران مختصر، مختصر، مختصر کن^۱

۴- فرخی یزدی

او متولد ۱۳۰۶ ه.ق است که در نوروز ۱۳۲۷ در مجمع آزادی‌خواهان و دموکرات‌های یزد شعری سرود که موردپسند ضیغم‌الدوله قشقایی حاکم یزد قرار نگرفت و دستور داد لبهای او را به تمام معنا دوختند. آن شعر با مطلع زیر شروع می‌شود:

عید جم شد ای فریدون خو، بت ایران‌پرست
 مستبیدی خوی ضحاک است این خون نه ز دست
 وی در زندان به دنبال این ماجرا شعری سرود و به لب دوخته‌اش اشاره کرد که موجب استقامت و پیگیری آزادیخواهان تهران شد:
 شرح این قصه شنو از دو لب دوخته‌ام
 تا بسوزد دلت از بهر دل سوخته‌ام
 فرخی پس از آمدن به تهران از طرف قفقازیه‌ها ترور شد ولی گلوله بدو اصابت نکرد و زنده ماند. در عهد نخست‌وزیری وثوق‌الدوله به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ مدتی زندانی شد و در کودتای ۱۲۹۹ نیز مدتی را در زندان گذراند. روزنامه توفان او که به سال ۱۳۰۰ در تهران منتشر شد واقعاً توفانی به پا کرد. نوشته‌های این روزنامه همه در دفاع

بهار بجز پانزده سال آخر عمر پیوسته در جبهه سیاست فعال بود. چند دوره وکیل شد و در دوره چهارم در کنار مرحوم مدرس قرار گرفت و سخنرانی‌ها و مبارزات وی در این دوره مشهور است. یک بار نیز در معرض ترور بود که شخص دیگری را با وی اشتباه گرفتند و کشتند.

اشعار سیاسی بهار در مقاطع مختلف به هواداری از آزادی‌خواهی، ایران‌دوستی، مبارزه با استعمار انگلیس در کنار فعالیت‌های عملی او سروده شد. اشعار او اگرچه جنبه عام نیافت اما همچون شعر کلاسیک در نزد افراد باسوادتر آینه‌ای از نمود وطن‌پرستی و آزادیخواهی است.

اما پایان عمر این شاعر نیز که در کنار سیاست، ادب و شاعری را نیز رها نکرد خیلی راحت نبود چنانکه پس از سی سال خدمات علمی، فرهنگی و آزادیخواهی در نامه‌ای به مینوی از نداشتن حقوق بازنشستگی گلایه می‌کند. بهار در سال ۱۳۳۰ شمسی به دنبال یک دوره بیماری و مداوا در سوئیس، در تهران درگذشت.

شاید یکی از بهترین تصنیف‌های دوره مشروطه از آن بهار باشد که بسی شهرت دارد. تکه‌هایی از این تصنیف در اینجا نقل می‌شود:

مرغ سحر ناله سر کن
 داغ مرا تازه‌تر کن
 ز آه شرربار این قفس را
 برشکن و زیر و زبر کن

در همه کشورها، آن دسته از آزادیخواهان به ویژه اگر اهل قلم و ادب باشند به عنوان مظاهری از گذشت و فداکاری محسوب می‌شوند. اینان در واقع شاعران ملی هستند چون برای رهایی ملت از یوغ بردگی و استعمار و چشیدن معنی آزادی از عمر و جان خویش در گذشته‌اند و جا دارد بیش از دیگران عزیز باشند

فرخ
فرخی



با این همه راستی که میزان دارد

میل از طرفی کند که زر بیشتر است^{۱۱}

بنابراین زندگی فرخی از همه شاعران غم‌انگیزتر است. هنوز که هنوز است معلوم نیست بالاخره گور او در کجاست. مگر قول برخی از زندانیان آزاد شده پس از شهریور ۲۰ را بپذیریم که معتقدند جسد او را شبانه به گورستان مسگرآباد برده‌اند.

۵- میرزاده عشقی

متولد ۱۳۱۲ ه. ق در شهر همدان. اشعار و نوشته‌های نثر این شاعر نیز سرتاسر در راستای مخالفت با استبداد، تمجید از آزادی، میهن پرستی و یادآوری مجد و عظمت تاریخی ایران، دفاع از حقوق پایمال شده ضعیفان و زحمتکشان است. «سه تابلوی مریم» شاهکار او نمونه جاودانه دفاع از حقوق اجتماعی و فاصله طبقاتی است. «رستاخیز» نیز نمونه دیگری از میهن پرستی شاعر.

او در مخالفت با قرارداد ایران و انگلیس به سال ۱۳۳۷ ه. ق می‌گوید:

نام دژخیم وطن دل بشنود خون می‌کند
پس بدین خونخوار اگر شد روبه‌رو چون می‌کند
آنکه گفتمی، محو قرآن را همی باید نمود
عنقریب این گفته با سرنیزه مقرون می‌کند
وای از این مهمان که پا در خانه نهاده هنوز
پای صاحبخانه را از خانه بیرون می‌کند
داستان موش و گربه است عهد ما و انگلیس
موش را گربه بگیرد، رها چون می‌کند^{۱۲}

او نیز به دنبال چاپ کاریکاتوری در انتقاد از جمهوری رضاخانی، تحت عنوان «مظهر جمهوری» در منزل خود واقع در جنب دروازه دولت به دست دو تن ناشناس اجیر هدف گلوله قرار گرفت و نزدیک ظهر در بیمارستان شهربانی درگذشت.^{۱۳}

ملک‌الشعرای بهار در آخرین لحظات حیات بر بالین شاعر حاضر شد و سر او را در بغل گرفت و وداع او را با زندگانی شهادت داد. بهار در این هنگام به یاد رؤیایی افتاد که دو سه روز پیش از زبان عشقی شنیده بود. فضای اتاق مرگ عشقی بی‌شابهت بدان رؤیا نبود. او سی سال بیشتر نزیست.

چنانکه گذشت هر پنج شاعر از بدو جوانی تا دم مرگ همراه و همگام

از رنجبران و کشاورزان بود و همین خصیصه موجب توقیف آن گردید. پس از توقیف این روزنامه، فرخی روزنامه‌های پیکار، قیام، طلعه، آینه افکار و ستاره شرق را با همان محتوای توفان انتشار داد. وی در ۱۳۰۷ که وکیل یزدی‌های در مجلس بود پشت تریبون کتک خورد و به ناچار از ایران مهاجرت کرد و به مسکو رفت. در مسکو نیز افکارش مورد پسند رژیم استالینی قرار نگرفت و تحت فشار شوروی از سوی دولت ایران به او گذرنامه دادند تا به برلین تبعید شود. در برلین راحت ننشست و علیه رضاخان مطالبی منتشر کرد و بالاخره با دسیسه تیمورتاش به ایران بازآمد و مدتی بعد با جعل پرونده‌ای زندانی قصر شد. از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۸ که زندانی بود پس از تحمل انواع شکنجه‌ها به وسیله شکنجه‌گر این عهد یعنی پزشک احمدی، با تزریق آمپول هوا در زندان کشته شد. به قول خودش:

بهر من این زندگانی غیر جان کندن نبود
مرگ را هر روز دیدم در نقاب زندگی
یا
ای عمر برو که خسته کردی ما را
وی مرگ بیا ز زندگی سیر شدم
همو بود که می‌گفت:

گر در همه شهر یک سر نیشتر است
در پای کسی خلد که درویش‌تر است

نمی‌تواند باشد، اما برای نسل‌های آینده وجودش لازم بلکه واجب است. بگذارید پدران و مادران آینده وقتی در شهرهای قزوین، تهران، همدان و یزد راه می‌روند با نشان دادن مجسمه‌های این عزیزان و زیارت قبور با شکوهشان به فرزندانشان نشان دهند که گذشت و فداکاری در راه میهن به یاد ماندنی است و این کار کوچک نشانی از قدرشناسی مردم از انسان‌های فداکار است.

میرزاده عشقی



پی‌نوشت:

* عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی.

۱. از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۶۱

۲. پیشین، ص ۶۲

۳. پیشین، همانجا.

۴. پیشین، ص ۶۳

۵. همانجا.

۶. پیشین، به تلخیص، صص ۶۴-۶۳

۷. پیشین، ص ۷۵.

۸. از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۲۵۳.

۹. دیوان، ج ۲، ص ف.

۱۰. دیوان بهار، ج ۲، ص ۵۶۴.

۱۱. دیوان فرخی، به تلخیص، صص ۷۹-۷۵.

۱۲. دیوان میرزاده عشقی، ص ۳۳۴.

۱۳. از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۳۶۵.

منابع و مأخذ

۱- از صبا تا نیما، یحیی آربن‌پور، جلد اول، انتشارات فرانکلین، تهران،

۱۳۵۰.

۲- دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مکی، چاپ هفتم، انتشارات

امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.

۳- دیوان ملک‌الشعرای بهار، تهران، ۴۵-۱۳۴۴.

۴- کلیات دیوان عارف قزوینی، به اهتمام عبدالرحمن سیف‌آذر، چاپ ششم،

انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.

۵- کلیات مصوّر دیوان عشقی، به کوشش علی‌اکبر مشیری، چاپ ششم،

انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.

مشروطه و آرمان‌های مشروطه‌خواهی بودند. آنان عمر گرانبهای خود را صرف مبارزه در جهت کسب آزادی، هویت انسانی، عدالت و برابری کردند. دو تن از اینان یعنی فرخی یزدی و میرزاده عشقی عملاً ترور شدند. اشرف‌الدین گیلانی و عارف در تنگدستی و فقر هر کدام به نوعی باقیمانده عمر خویش را سپری کردند و اگر چه بهار استثنائاً با کمی عزت و احترام عمر را به پایان برد لیکن وی نیز در اواخر عمر از تنگدستی می‌نالید. اکنون از اعلان مشروطیت و مشروطه‌طلبی یکصد سال و چندی گذشته است. آیا وقت آن نرسیده است که به نحوی قدر این شاعران شناخته گردد؟

در همه کشورها، آن دسته از آزادیخواهان به ویژه اگر اهل قلم و ادب باشند به عنوان مظاهری از گذشت و فداکاری محسوب می‌شوند. اینان در واقع شاعران ملی هستند چون برای رهایی ملت از یوغ بردگی و استعمار و چشیدن معنی آزادی از عمر و جان خویش در گذشته‌اند و جا دارد بیش از دیگران عزیز باشند. جای تأسف است که هنوز هیچکدام از این پنج تن گوری متناسب با شأنشان ندارند. هر کدام از این شاعران باید در شهری که به دنیا آمده‌اند مجسمه‌هایی زیبا و استوار داشته باشند و اهل آن شهر بدان نماد بر خود ببالند. راستش با تمام پیشینه تاریخی و ادبی که کشور ما دارد، هنوز قدرشناسی لازم را از بزرگان خود نیاموخته است. گرچه داشتن بقعه و بارگاه و مجسمه برای خود این عزیزان مایه وقار و عظمت و یا نمونه‌ای از زندگی راحت